



سپاس و ستایش حضرت عزت ذوالجلالی را که انوار دقایق حکمت
 او از مریخ از ذرات کاشتا تابانست و آثار دایح قدرت او از مر
 جزوی از اجزای موجودات در خفا نیست قادی که بدست قدرت
 و تقدیر خدای شخاص منیر را در قالب تصور آورد قاسری که از روی
 تسخر خدای سبحان مستدیر را در کرات تدویر تحریر کرد مقدری که یک لفظ
 سفلی را در منطقه مدار آعلوی کرد آید مدبری که یک مشت خاک را اسفل
 اوضاع کواکب و افلاک ساخت از برای عظیم قواعد کونین و همیم نواقص
 عالمین هم شب و بالای عالم مجاری محرم بمنزله حد و کف فریض است روشن
 کرد هم مبداء و منتهای کون حقیقی شخصی که صفوف طایفه اهل پیش است
 روشن کرد تا مدارج معارج کمال و اکمال و فضل انفصال در مراتب
 و منازل کون کثرت و وحدت که ازان عبارتست عالم غیب و شهادت
 است مرتب و معین شد دلایل توحید و وسائل بحسب سبب که اسباب توحید
 بمبذئی و معیدی و ابواب توصل بمبداء و معادی در ضمن آن داخل است
 معلوم و مبرهن گشته **•** الاله الخلق والامر تبارک الله احسن الخالقین
 و جناب حضرت و آلاء آن معدن نور مطلق و منبع ظهور حق که کحقیقت

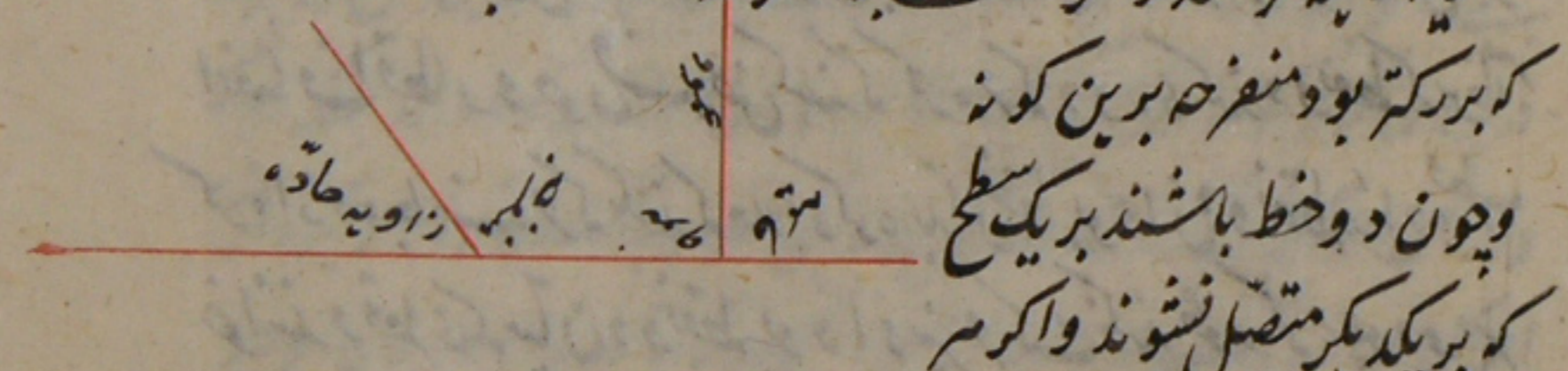
جز در کما، معکس و بارکاء، معلای خذ او ند عالم فرمان ده بنی آدم
 منظر مرربانی و مصدر رحمت یزدانی لفظ دآین وجود شخص معرفت
 واجب الوجود صاحب الزمان و ترجمان الرحمن علاء الدنیا والدین
 جلال الاسلام و المسلمین ظل الله فی العالمین و حجه علی الخلق اجمعین
 اعلی الامره و قدس ذکر نیست باصناف صلوات و انواع تحیات
 مخوف باد و عمان تصاریف صرف از صوب آن کعبه اصحاب و حد
 از سمت قبله از باب معرفت معروف عن الحق و صاحب غرض ازین
 تسبیح شایسته و ترتیب دعا نیست که تا خسر این سواد شرف مجاور
 حضرت بانصرت مجلس عالی شاهنشاه عالم عادل کامل مکمل فاضل مفضل
 منصف منصف مؤید لطف منصور مجاهد مجتهد مکرم ناصر الحق والدین
 سعد الاسلام و المسلمین ناصر الاحسان فی العالمین ملک الملوک العرب العجم
 افضل ولادة السیف و القلم سلطان صدور و الشرق و الغرب عزیز
 عزیز الحضرة المقدسة خسر و افاق فرمان دمی کیتی نظام جهان شهبان
 ایران عبد الحسین میر آبی منصور خلد الله ملکه و ضاعف قدر یافته است
 و در آن بارگاه کیوان پناه بسعاد استعادت و کرامت استعاضت
 مستعد و شرف شد همت و بر نیل دولت خدمت بادشاه زاده
 ایران محسن جهان و جهانیان صدر معظم قدوس صدر العرب العجم
 معین لدوله والدین ناصر الاسلام و المسلمین تاج الملوک و السلاطین و
 حراء الاکابر و الافاضل فی العالمین انسان عین الکریم و الشرف محیی

فضایل السلف سلامه مکارم اخلاق صفوة مکارم الافاق النسب العالم
افتخار جهان اکرم و اشرف ایران ابوالشمن بن عبد الکریم صاعف آینه
علاؤه و ادام الی اوج المجد و الشرف ارتقاء که صیت بزرگواری و
فضلت در افاق و اقطار سایرست و حقیقت من کشفه اباه جبرین
بین و واضح و ظاهر موقوف بوده است زمام اسارش تهر صد
تیسر سبب که مضمین ادراک آن شرف بود مصروف و بامتداد مدت جوان
و عدم مساعدت مقتضیات و روان خاطر باندیشه انک فتح باب اظهار خلاص
در حضرت اوج و سلیت صورت بید تا عرض شمه شود اداری و اخلاص مکه ام
حلت دست و بدبوخته شغل و مقصد ارادت و غایت امنیت
برین مطلوب که نسبت باطالت اشرف مطالب است شمل در انبانی
این نکر و پید آ، اس کر بود نا کاب تباشیر صبح مراد بدر خورشید و از ان خاندان
جد و کرم و دودمان حسن و شیم اشارتی تحت بر فضلی چند در شرح اوضاع
اجرام و بیان شمه از علیا نجوم و احکام برین بنده مخلص و سودا در تخصص
نفاذ یافت اگر چند این بیمایه کم بصناعت بر تصور استطاعت جود و عدم
احاطت بصناعت واقف بود و دیگر اسباب اختلاف چون انقسام صمیر
و موجبات استعمال تراکم اما چون بغیت دیرینه و امنیت چندین کاسه در
قیام بدن خدمت و اقامت شرایط عبودیت با متثال بحسب اشارت
روی می نمود چاره نبود ارشود و در آن معنی پس از روی استتعال
عجالة که مستعمل بود بر خلاصه علم سینت ترتیب ساحت و بر سپیل

تقدمه کز مته فرستادن و بعد از آن تا فی لغت برداختن اولی
نمود بر مقتضای این معنی تحریر این مختصر ابتدا کرده آمد و انرا رساله المعینیه
نام نهاده شد امیدار حضرت عزت الست که نویسن از زانی دآرد و در
همه احوال حاکم و راعی باشد و انظار بعواطف ان جناب بزرگواری چنانکه
اگر خللی با زلالی اطلاع افتد بعد از شریف اصلاح تمهد عدزی که تقدم یافت
عفور که او عادت اساده آ بود استعمال فرمایند و اس کاسه تجاوز مقرون
کرد انند ایرد سبحانه و تعالی دولت و رفعت در تزیاید دارد و جاه
و حشمت در تصاعدانه المحب **فهرست ابواب این رساله** و وضع
اساس این رساله در چهار مقاله لایق افتاد و وضع هر مقالتی بر چندتا
بدین تفصیل **مقاله اول** در مقدمات علم سینت و آن دو باب است
۱ در مقدماتی که تعلق بعلم سینت دارد **۲** در مقدماتی که تعلق بعلم طبیعی
دارد **مقاله دوم** در بنیات اجرام علوی و آن چهارده باب است
۱ در وضع جملی اجرام بسیطه **۲** در شرح حرکات اولی و ثانیه و الثالث
دو آیر عظام **۳** در شرح احوال فلک ششم و کواکب ثابته **۴** در شرح افلاک
و حرکات آفتاب **۵** در شرح افلاک و حرکات ماه در طول و در شرح
افلاک و حرکات کواکب علوی و زمره در طول ز در افلاک و حرکات
عطار در طول **۶** در عرض کواکب ششگانه **۷** در شرح نطق کواکب
۸ در شرح رجوع و استقامت و تشریح و تغرب **۹** در شرح اختلاف
منظر **۱۰** در سبب زیادة و نقصان نور ماه **۱۱** در سبب خسوف و کسوف

و زمانی که میان دو خسوف و دو کسوف افتد در تمام ظاهر و فضا
 کواکب **مقاله سوم** در سیارات زمین و اختلاف احوال بقاء او
 از جهت اختلاف اوضاع علویات و آن دو از دایره بالست **در سیات**
 زمین و شمه اشرح حال او - در خواص مواضع خط استوا **در خواص**
 مواضعی که از آن عرضی بود که تا مسایلی میل کند **در خواص مواضع**
 عرضی از میل کلی پشته بود تا آنجا که مساوی تمام میل کلی شود **در خواص**
 مواضعی که عرضش از تمام میل پشته بود تا نهایت عرض **در مطالع**
 بروج **در تعدیل النهار و کسوف مشرق** **در درجات ممر و طلوع و غروب**
ط در معرفت دروز و شب و صبح و شفق و ساعات **در سال و ماه و تاریخ**
 و کبایس **در اطلاق و احوال آن** **در خط نصف النهار و سمت**
بلا مقاله چهارم در معرفت ابعاد اجرام و انکشاف بالست
ا در مساحت کره زمین **در نسبت جرم ماه بر زمین** **در معرفت ابعاد**
 ماه از زمین **در معرفت جرم و ابعاد اجزای** **در معرفت اجرام**
 و ابعاد کواکب متحرکه **در معرفت بعد اجرام کواکب ثابتة انبست**
 فهرست کتاب **مقاله اولی** در مقدمات این علم و انکشاف بر
 دو بالست **باب اول** در مقدمات که تعلق بعلم سیدیه دارد
 مراد و اشارت حتی توان کرد اگر قسمت پذیر نبود او را نقطه خوانند
 و اگر قسمت پذیر بود در یک جهت مثلاً در طول تنها و در عرض و عمق قسمت
 پذیر نبود از آن خط خوانند و اگر قسمت پذیر بود در دو جهت مثلاً در طول

و عرض و در عمق قسمت پذیر نبود از آن خط خوانند و اگر در هر سه جهت قسمت
 پذیر بود از آن جسم خوانند و خط مستقیم سطحی بود که نقطه ناسی که بر وی فرض
 کنند جمله بر محاذ آن یکدیگر باشند و خط مستقیم آن بود که او را انحنای متساوی
 بود چون محیط دایره و سطح مستوی آن بود که خطوطی که بر وی فرض کنند
 جمله مستقیم بود چه در طول چه در عرض و سطح مستقیم آن بود که او را انحنای
 متساوی بود چون محیط کره و نهایت خط و بد آنش نقطه تواند بود و خط
 مستقیم متساوی را لا محاله بدانند و نهایت بود و سطح مستوی متساوی را لا محاله
 اطراف بود اما مستدیر که بود که او را اطراف بود چون سطح کره و نهایت
 سطح خطوط تواند بود و نهایت هم لا محاله سطح بود و چون سطحی مستقیم خطی مستقیم
 رسد بر استقامت از اتصال میان ایشان دوزاویه حادث شود یعنی
 دو خط که بر یک نقطه با هم آیند پس اگر از دوزاویه متساوی بود هر یک را
 زاویه قائمه خوانند و اگر مختلف بود از آنکه هر دو تر بود حادث و از آن



که بر یکدیگر متصّل نشوند و اگر هر
 دو جانب هر دو رانده نه یک باشند بهم برسند آن دو خط را متوازی
 خوانند و توازی در سطوح هم برین قیاس تواند بود و این سطحی بود که یک
 خط مستدیر بود و محیط شود چنانکه در میان آن دایره نقطه توان فرض
 کرد که هر خط مستقیم که از آن نقطه بدان خط کشند متساوی بود آن

را

مرکز دایره خوانند و آن خط محیط و بعضی را از محیط قوس و خط مستقیم که
 بدو طرف قوس پیوند دوتر و خطی که از منصف وتر خارج شود برزوا
 قائم محیط را سهیم گویند و سطحی خط معوس و خطی مستقیم آنرا از دایره جدا
 کند از اقله دایره خوانند و قطر دایره خطی بود که دایره را بدو نیمه کند و گاهی
 بمرکز گذرد و او اعظم او تار بود و حیب
 منصف و ترضعف قوس بود
 و صورت دایره و خطوط او اینست
 و عمود خطی را گویند که بر خطی یا بر
 سطح قائم شود چنانکه زاویه های که
 حادث شود قائمه بود که جسمی بود که یک
 مستدیر بدو محیط شود و در اندرون او نقطه توسم توان کرد که جملگی خطوط
 که از آن نقطه بدان سطح کشند مساوی باشد و آن نقطه مرکز کره بود و آن خطوط
 انصاف اقطار و حوس منصف کنند که کره که دوری کند و وعط که بر ظاهر
 کره از دو جانب حرکت کند که مدار کره بدان نقطه بود آن دو نقطه را دو قطب
 خوانند و قطری که میان دو نقطه بود او نیز حرکت نکند محور کره بود و هر
 نقطه که بر سطح کره منصف کنند چون دوری تمام شود و بجای خود رسد
 از حرکت او دایره حادث شده باشد آن دایره را مدار آن نقطه خوانند
 و سطح هر یکی از آن دو ایر کره را بدو قسم کنند یکی بزرگتر و یکی خردتر
 آن دایره را مدار آن نقطه خوانند و منطقه هر یکی از آن یکی مدار که بر



مستوی
 دایره
 سطح
 مستدیر بدو محیط شود و در اندرون او نقطه توسم توان کرد که جملگی خطوط
 که از آن نقطه بدان سطح کشند مساوی باشد و آن نقطه مرکز کره بود و آن خطوط
 انصاف اقطار و حوس منصف کنند که کره که دوری کند و وعط که بر ظاهر
 کره از دو جانب حرکت کند که مدار کره بدان نقطه بود آن دو نقطه را دو قطب
 خوانند و قطری که میان دو نقطه بود او نیز حرکت نکند محور کره بود و هر
 نقطه که بر سطح کره منصف کنند چون دوری تمام شود و بجای خود رسد
 از حرکت او دایره حادث شده باشد آن دایره را مدار آن نقطه خوانند
 و سطح هر یکی از آن دو ایر کره را بدو قسم کنند یکی بزرگتر و یکی خردتر
 آن دایره را مدار آن نقطه خوانند و منطقه هر یکی از آن یکی مدار که بر

منصف دو قطب بود که آن کره را بدو نیمه مساوی کنند آن مدار را
 منطقه آن کره خوانند و هر دایره که بر سطح کره منصف کنند که کره را بدو نیمه
 کند آنرا دایره اعظم خوانند و دو نقطه که آن دایره را بجای دو قطب آن دایره
 بود دو قطب آن دایره خوانند و مرکز جملگی مدارات بر محور بود و مدارات بر یکدیگر
 متوازی بود و هر مداری که بعد از قطب مساوی بعد مداری دیگر را دیگر
 قطب بود آن مدار مساوی بودند مقدار و هر دو این اعظم که یکی
 بدو قطب دیگر که بگذرد ناچار آن دایره دیگر بر قطب دیگری بگذرد سطح ایشان
 یکدیگر را برزوا یا ای قائم قطع کند و آنچه بدو قطب یکدیگر بگذرد برزوا یا
 حاد و منفرجه قطع کند و هر اینه هر دو دایره اعظم که بکره منصف کنند یکدیگر
 را در دو جایگاه قطع کنند بر دو نقطه آن دو نقطه را نقطه تقاطع خوانند
 و غایت بعد میان آن دو دایره مساوی غایت بعد تواند بود میان دو قطب
 جسمی را گویند که دو سطح مستدیر بدو محیط باشد یکی در اندرون و دیگری
 در بیرون که مرکز هر دو سطح یک نقطه بود و آنرا شبهه کرده اند بفلک دو که
 و از آن دو سطح یکی را حیدب گویند و یکی مقعر و باستعاره دایره را نیز
 افلاک خوانند استوانه مستدیر جسمی را گویند که قاعده او و بالای او دو
 دایره مساوی و متوازی بود و سطح مستدیر بدو محیط باشد و خطی که بجای
 محور بود هر سرد دایره قائم بود آن خط را هم آن خوانند خطوط
 مستدیر جسمی بود که قاعده او دایره بود و بالای او یک نقطه و خطی که از آن
 نقطه هر کره یعنی سهم مخروط عمود بود بر سطح دایره و آنرا مخروط

یکدیگر

با ماه خواهند شد، و چهار جنس را که بکشد کنند شش هزار و شصت
 و چهل و پنج بار چند ماه بود و اما ابعاد آفتاب چون نسبت قطر ماه با قطر ما
 نسبت بعد با بعد است و نسبت قطر با قطر نسبتی یکی باشد و چهار
 جنس پس بعد با وسط آفتاب مرده، بار و چهار جنس چند بعد بعد
 ماه بود پس شش و چهار جنسی که بعد بعد ماه بود و مرده و چهار جنس ضرب
 کردیم باقیم یک هزار و دویست و شصت و این بعد اوسط آفتاب
 بود یعنی اس آنکه نصف قطر زمین که بود و طلسموس مان دور مرکز آفتاب
 یعنی اس آنکه نصف قطر مثل ششست درجه بود در بعد اوسط بر دو آرد
 و نیم یافته است در مرده و چهار جنس ضرب کرد، آمد چهل و هفت
 شد چون این مقدار بانک هزار و دویست و شصت اضافه کنیم یک
 هزار و دویست و پنجاه و پنج شود و آن بعد بعد آفتاب بود و اگر این مقدار
 نقصان کنند بماند یک هزار و صد و شصت و یک و این بعد آفتاب
 بود و چون این مقدار را در امیال نصف قطر زمین ضرب کنند حاصل آید
 امیال بعد آفتاب این مقدار ۳۲۴۹۸ ک و امیال بعد اوسط
 ۲۱۲۱ ک و امیال بعد بعد ۷۹۱۹۹۰ ک پس از زمین
 با بعد اوسط آفتاب یک هزار و با نصف و سی و هفت هزار و سیصد
 و شصت و یک فرسنگ بود بقدرت و الله اعلم **باب پنجم**
 در معرفت ابعاد اجرام کواکب که تحت سیاره مرسیان که زیر فلک
 مریخ است او را اختلاف منظری محسوس است و اختلاف منظر او در بعد

بعد

مساوی اختلاف آنست که بالای اوست در بعد آفتاب پس
 معلوم شد که بعد بعد هر یکی متصل است بعد آفتاب که بالای اوست در
 کواکب علوی همین اعتبار مقرر کردند از عطار نسبت قطر او در بعد بعد با قطر
 او در بعد آفتاب بحسب نظر چون نسبتی یکی بود و ثلثی و ربعی یافته اند چون
 بعد بعد آفتاب که بعد آفتاب است شصت و چهار و ربعی یافته اند این مقدار
 را در دو ثلثی و ربعی ضرب کردند مبلغ صد و شصت و شش شد و آن بعد
 بعد عطار بود و بعد اوسط او نصف این بود یعنی صد و پانزده
 یعنی اس آنکه نصف قطر زمین که بود پس امیال بعد آفتاب این مقدار
 بود ۳۰۶۳۰۶ و امیال بعد اوسط ۳۹۰۷۵ ک و امیال بعد بعد
 ۸۷۸۳۳ و چون ابعاد عطار معلوم شد قطر عطار در بعد اوسط
 پانزده، یک قطر آفتاب یافته بر صد و اعتبار دقیق بشرط آنکه آفتاب هم در
 بعد اوسط بود و چون بعد بعد آفتاب شصت و چهار و ربعی است و بعد اوسط
 آفتاب یک هزار و دویست و شصت و یک و نسبت قطر با قطر چون نسبت
 بعد با بعد بود خواهیم که زمین را نیز مقدار فی ضرب کنیم که نسبت آن با
 بعد آفتاب چون نسبت قطر زمین بود با قطر آفتاب و نسبت قطر ماه
 با قطر زمین چون نسبت یک با سه و دویست است و بعد بعد ماه در
 دویست و شصت ضرب کردیم مبلغ شد دویست و شصت و پس نسبت دویست
 و شصت با یک هزار و دویست و شصت و شصت چون نسبت قطر زمین است
 با قطر آفتاب و این معیار باشد در جمله کواکب و چون نسبت قطر عطار در با

قطر آفتاب

ماده

چون نسبت یکی با پانزده است و نسبت قطر عطارده با پانزده یک
قطر افا بود چون نسبت بعد افا با بود با بعد عطارده پس نسبت
پانزده یک بعد عطارده با بعد افا چون نسبت قطر عطارده بود با قطر افا
پس بعد عطارده برابر پانزده قسمت کردیم بیرون آمد مغت و دوثلث پس
عطارده از زمین چون مغت و دوثلث بود از دو لیست شده و دو لیست
و شده بدو قسمت کردیم معلوم شد که عطارده از زمین چون کلیت است
و شست و کسری و چون مرد و را کعب کنیم معلوم شود که جسم عطارده از
زمین چون بسزوی باشد است و در هزار هزاره زمره معلوم میان
قطر او در بعد و قطر او در بعد اقریب قطر مانند یکی از مغت الماکری
یا فند و چون این مقدار در بعد عطارده ضرب کردیم بعد عطارده
بعد اقریب مره بود حاصل اندیک مزار و صد شست و این بعد بعد زمره
بود نزدیک بعد اقریب افا بر معضای حساب که شسته و از نایل اسی عمل است
و بعد اوسط بدین حساب ششصد و شست و سه باشد پس امیال بعد
اوسط **۳۵۳۱۳۲۵** و امیال بعد بعد **۲۵۱۵۹۵۹۵۲** **۴۴۲۴۴**
باشد و قطر حسن در بعد اوسط از قطر افا با در بعد اوسط کعب
و صد عشری بنوعی باشد اجزای بعد اوسط که سیصد و شست
و سه است برد، قسمت کردیم شست و شش و سه عشر بیرون آمد
و این اجزای زمره بود بقیاس آنکه زمین دو لیست شده باشد چون اجزاء
زمین بر و قسمت کردند و در بی بیرون آمد و معلوم شد که قطر زمره

عطارده

از قطر زمین چون یکی از سپه و ربعی است مرد و مقدار را کعب کردند
معلوم شد که جسم زمره از جسم زمین چون یکی بود از سی و چهار و
دوثلث بنوعی مریخ تفاوت جرم او میان بعد بعد و اقریب نظر چون
یک از مغت کم چیزی یافتند مانند زمره و بعد بعد افا با که بعد اقریب مریخ
بود درین مقدار ضرب کردند بعد بعد مریخ شد شست مزار و مفقود است
و چهار و بعد اوسط بی مزار و شست بود پس امیال بعد اوسط این بود
۴۴۲۴۴ و امیال بعد بعد این **۲۵۱۵۹۵۹۵۲** **۳۳۲۴۴**
و نسبت مریخ با افا با و مرد و در بعد اوسط چون یکی است یافتند
و بعد اوسط افا با را بر لیست قسمت کردند و لیست و پنجاه و دو
خمس بیرون آمد از ابر و لیست و شده که اجزای زمین بود قسمت
کردند یک جسم و مغت و قیقه بیرون آمد پس قطر زمین ارفط مریخ
یک بود که از یکی و مغت و قیقه مرد و را کعب کردند معلوم شد که جرم مریخ
از جسم مریخ چون کلیت است از یکی و نیم مشتی تفاوت میان قطر او در
بعد بعد و اقریب چون یک درجه است از یک درجه و سی و یک دقیقه بعد
بعد مریخ را درین قدر ضرب کردیم بعد بعد شتری شد چهارده مزار و صد
و شست و شست و بعد اوسط بدین قیاس مانند مزار و چهار صد
و شست و شش بود بقیاس آنکه نصف قطر زمین یکی بود امیال بعد
اوسط **۳۷۷۷۱۸۸** و امیال بعد بعد **۲۶۲۰۹۳۴** **۵۴۴**
و جسم او از افا با چون مرد و در بعد اوسط باشد سطر نصف است

جسم زمره

است

از قطر

بعد اوسط برد و از دهم قسمت کرد نهصد و پنجاه و پنج بیرون آمد برد و نسبت
 و مرده قسمت کرد نه چهار و ربعی و سدس بیرون آمد بس قطر زمین از قطر
 مشرقی که بود از این مقدار مرد و را مکتب کرد نه معلوم شد که حجم مشرقی
 مشرق و چهار بار و ربعی و کسبی چند زمین باشد زحل تفاوت قطر او در بعد
 ابعده واقرب چون یکی بود از یکی و جنس و خون بعد ابعده مشرقی درین قدر
 ضرب کرد نه نوازده هزار و شصت و سی و پنج شد و این بعد ابعده زحل بود
 و بعد اوسط بدین قیاس معنی مزار و یکی بود بس امیال بعد اوسط
۱۰۹۸۱۸ که و امیال بعد ابعده **۳۰۰۳۰۷۳۵** باشد و او
 را از افق چون در بعد اوسط باشد چون نصف شمس یافتند بعد اوسط
 زحل بر مرد و قسمت کرد نه صد و چهل و چهار و نیم آمد برد و نسبت و چنان
 که اجسام زمین بود قسمت کرد نه چهار و ثلثی بیرون آمد بس قطر زمین از
 قطر زحل که بود از چهارده و ثلثی و خون مرد و مقدار را مکتب کردیم معلوم
 شد که جسم زمین از جسم زحل خون یکی بود از ششاد و یک و جمعی
 سدسی **باب ششم** در بعد اجسام ثوابت چون جمله ثوابت را
 بر یک فلک نهادند بعد ایشان یک بعد گرفتند و آن مساوی بعد ابعده
 زحل بود بر قیاس مذکور و آن بمقدار نصف قطر زمین و امیال یاد کرده
 آمد و بر سنک پست و پنج مزارود و نسبت و چهل سه مزار و سنک و
 سیصد و چهل و سه فرسنگ بود اینست نهایت بعد اجسامی که آدمی را بتواند
 بران طریقی صورتی بنزد و چون در اجسام ایشان نگاه کردند

و در شش عظم مرتب کرد نه چنانکه گفته آمد با کوبی که در عظم اول بینی
 میگیرند و آنچه در عظم ششم بود دانگی برین قیاس و این اعتبار سخت تقریب
 باشد و ستاره کان عظم اول را با افق نسبت کردند در بعد اوسط
 ان کوبک را در جسم از و چون یکی از نسبت یافتند بعد ابعده زحل بر نسبت
 قسمت کرد نه صد و نود و یک و سه ربع آمد برد و نسبت و مرده قسمت
 کرد نه چهار جسم و ست و سه دقیقه بیرون آمد بس سن از قطر عظم
 کواکب یکی بود از این مقدار و خون سرد و مقدار را مکتب کردند حجم
 زمین از جسم یکی از این کواکب خون یکی بود از نود و چهار و جمعی بس اعظم
 ثوابت نود و چهار بار چند زمین بودند و چند خمس زمین و چون این مقدار
 را با بر شش قسمت کنند بیرون آمد تفاوت میان عطلی و عطلی دیگر
 کواکب عظم ششم شانزده بار چند زمین بود تقریب و کواکب عظم حجم دو بار
 چندین و برین قیاس و این بعد و جسم هر کوبی را از ثوابت مقدار است
 بر حسب نسبت که بر بعد ابعده زحل باشند اما اگر دورتر باشد جسم جسم
 بزرگتر بود و هم بعد پیشتر و هر چه بعد از این کمتر نشاید و ازین حصول
 معلوم شد که اصغر اجسام عطارد است و از و بزرگترها و پیشتر
 و پس مریخ و پس کواکب عظم ششم پیشتر جسم پس زحل بس مشرقی
 بس کواکب عظم اول بس افق و بعد از اجسام فلکی اعظم
 افق است و آن ابعاد مذکور حسب اعتبار بطلمیوس بود اگر
 خوانند باعتبار تمام اجسام نیز معلوم توان کرد از آنچه گذشت والله

اعلم بالصواب. و چون آنچه در صدر کتاب و عا دادیم از شرح علم سبب
بر سپیل اجمال بقدم رسیدر له را بدین مقاله و فصل ختم کنیم
اگر پسندید، فاطمه بزرگوار و رای مبارک یادش را در ایران آید
عایه سعادت این بنده کخلص روی نمود، باشد و آنچه نظر اشراف
را و قوف افتد از طعیان قلم با خلل عبارت با تصور معنی یا تفاوت
مفهوم بذیل عفو پوشیدن فرمایند عذر را حل قبول هندی که با قلت
بصاعت و فوط تعجل و شوش صنیه با انواع اسباب پراکنده، یک
که حاصل بود بخت سری که افتاد از سر ارتحال نسع دوس دوس رفت
ایزد سبحانه و تعالی خوانند، و نویسند، و گویند،

را اخصول مرام و مقاصد رساناد

و سعادت ابدی رور

کرد اندمنه

و فضل

م